

این وجه مشترک مهمی در تمام ادیان است که هر آنچه قادر بر انجام آن هستیم را مجاز نمی‌دانند. چنین نیست که اگر می‌توانیم، مجاز بر انجام آن هم هستیم. بنابر آموزه‌های دینی، اگر چه تکویناً قادریم و می‌توانیم نظم طبیعی عالم را به هم زنیم، اما مجاز نیستیم چنین کنیم. ما تنها مجاز به استفاده از طبیعت در چهارچوب نظم طبیعی هستیم، نه مجاز به اختلال و برهم زدن آن نظم.

امور دانستیم، چنین نیست که در مورد تک تک ادراکات سامعه دست به تحقیق و تفحص بزنیم و آن را ارزیابی کنیم. علی‌الاصول هنگامی به ارزیابی داده‌های سامعه می‌پردازیم که شاهی علیه آن در دست داشته باشیم؛ مثل این که داده‌های آن با داده‌های یکی دیگر از منابع ادراکی ما در تعارض افتاده باشد، مثلاً در اطراف خود هیچ کس را نبینیم اما احساس کنیم که شخصی در کنار گوش ما زمزمه می‌کند؛ در این‌جا ممکن است به ادراک سمعی خود شک کنیم و آن را مورد ارزیابی قرار دهیم. همین‌طور چنان که شما قابل اعتماد بودن آقای الف و توانایی‌های معرفتی ویژه وی را پذیرفتید، دیگر چنین نیست که در مورد تک تک سخنان وی دست به کار تحقیق و بررسی شوید. پس از آن که ما بر پایه دلایل و شواهد مختلف پذیرفتیم که پیامبر اسلام متصل به غیب است و توانایی‌های ویژه معرفتی دارد که عموم انسان‌ها از آن بی‌نصیب‌اند، دیگر به سخنان ایشان اعتماد می‌کنیم و معنا ندارد که درباره آن‌ها به تحقیق و بررسی مستقل بپردازیم. همچنین وقتی پذیرفتیم که سلمان یا ابوذر از اصحاب قابل اعتماد و راستگوی پیامبر بوده‌اند، شهادت (testimony) آن‌ها نسبت به گفتار و کردار پیامبر، قابل اعتماد است و در صورت فقدان شواهد خلاف، باید پذیرفته شود. و به این ترتیب، خبر واحد موثق هر چند با وسایط متعدد، معتبر و قابل اعتماد است و باید پذیرفته شود. بنابراین، نقل، یا شهادت آگاهان قابل اعتماد از گفتار و رفتار معصومین علیهم‌السلام، مادامی که شاهد خلافی علیه آن نباشد، حجت است و به هیچ وجه نمی‌توان آن را نادیده گرفت. لذا نقل در کنار عقل و دیگر منابع معرفتی، مورد تمسک است. البته نقل، در مواردی یگانه منبع اصلی معرفتی ما است؛ مثلاً برای شناخت منازل آخرت، ولی در برخی موارد چنین نیست؛ مثل شناخت نفس. حال در مورد این گروه دوم که نقل، یگانه منبع شناختی ما نیست، چنان که داده‌های نقلی با داده‌های عقلی یا داده‌های دیگر منابع معرفتی در تعارض افتد، البته که باید رفع تعارض کرد. اما مسلماً چنین نیست که در تمام موارد حکم عقل مقدم بر نقل باشد.

**اما بنابر رأی رایج در شیعه عقل جزء منابع اجتهاد و استنباط است. یعنی می‌گوییم عقل، منبع شناخت و سنجش گزاره‌های دینی است.**

این کاملاً در راستای همان چیزی است که من عرض کردم. در واقع، در رأی رایج امامیه، اعتقاد بر این است که در شناخت تکالیف و وظایف، نقل یگانه منبع معرفتی نیست، بلکه عقل نیز در کنار نقل، یکی از منابع معرفت حکم شرعی است. اما چنان که می‌دانیم منبع معرفتی عقل، در فقه بسیار کم کاربرد است. عقل بیشتر در مورد غیرمستقلات عقلیه مثل بحث «وجوب مقدمه واجب» و «اجتماع امر و نهی» و «امر به شیء مقتضی نهی از ضد» و امثال ذلک به کار می‌آید که کاربرد آن نسبتاً محدود است. بار اصلی فقه بر دوش نقل است.

**به نظر شما نقش عقل همین اندازه محدود است؟**

این واقعیت فقه رایج در شیعه است. چیزی نیست که من بگویم. بنابر رأی رایج، منابع استنباط حکم شرعی چهارناست: قرآن، سنت، عقل و اجماع. معلوم است که قرآن و سنت و اجماع، هر سه تحت عنوان کلی «نقل» طبقه‌بندی می‌شوند و بنابراین می‌توان گفت منابع استنباط، نقل است و عقل؛ و نقل عبارت است از قرآن و سنت و اجماع. البته اجماع آن‌طور که مورد تمسک شیعه است با آن‌چه که مورد تمسک اهل سنت است، تفاوت دارد و آنچه که من عرض می‌کنم در مورد تلقی رایج شیعه است.

عقل نمی‌تواند در تعیین حکم شرعی نقش بیشتری داشته باشد. نقل، استخوان‌بندی فقه را شکل می‌دهد. چرا؟ چون اگر نقل نبود ما اساساً نمی‌توانستیم به شیوه زیست مطلوب و مورد نظر خداوند برسیم. نکته بسیار مهم این است که این شیوه، اصول و

فقه چیزی نیست جز تلاش برای شناخت شیوه زیستن مورد نظر خداوند. اگر نقل نبود ما اساساً نمی‌توانستیم به شیوه زیست مطلوب و مورد نظر خداوند برسیم. نکته بسیار مهم این است که این شیوه، اصول و مبانی ویزه‌ای دارد. احکام شرعی، همه برآمده از اصولی هستند که اگر کسی آن‌ها را بداند، می‌تواند با استخراج لوازم منطقی آن‌ها به احکام شرعی برسد. اما بشر دست‌رسی مستقیم به آن اصول و مبانی ندارد و از این‌رو است که نیازمند ارسال رسل و انزال کتب است.

آیا مثلاً می‌توانیم بگوییم اگر چیزی فلان طعم و فلان رنگ و فلان بو را داشت یا مثلاً دارای فلان و بهمان ترکیبات بود، سیب است؟ این‌ها کافی نیست. سیب‌ها آن قدر متنوع هستند که شاید دو سر طیف آن‌ها در هیچ‌یک از طعم و بو و رنگ شبیه نباشند. در مورد ساختار مولکولی آن‌ها نیز دست‌کم عموم ما اطلاعی نداریم. اما همه ما با استناد به فهم متعارف تشخیص می‌دهیم که چه چیز سیب است و چه چیز نیست. ما می‌توانیم برای تفکیک آبادانی از چهارچوب‌شکنی و توسعه، شرط‌هایی را به دست دهیم که روشن‌گر باشد، اما فکر می‌کنم برای طرفدار نظریه آبادانی چنین کاری ضرورت ندارد. او می‌تواند به فهم متعارف و شهود اعتماد کند و کار را دست‌کم تا تنقیح شرایط لازم و کافی آن، پیش ببرد.

در مورد مستندات دینی این رأی نیز به برخی از تعلیم راهبردی دینی، همچون وجوب پرهیز از اسراف و نیز توصیه اکید به زهد و قناعت اشاره می‌کنم. به گمان من برخی از تعلیم مذهبی، راهبردی و استراتژیک است و نه موردی؛ و لذا از درون آن‌ها احکام بسیاری بیرون می‌آید. از جمله شرایط لازم برای اسلامی بودن یک قانون، رعایت این تعلیم و دستورهای راهبردی است. برای وضع قوانین اسلامی حتماً باید به این تعلیم راهبردی و استراتژیک توجه و آن‌ها را لحاظ کرد. قانونی که مسرفانه است، اسلامی نیست. به گمان من این موضوع بسیار مهمی است و حتماً باید در بررسی قوانین مورد توجه قرار گیرد. پرهیز از اسراف واجب است. بنابراین، باید از هر صنعت مسرفانه دوری گزید. حال اگر نشان دهیم که صنعت مدرن به نحو ساختاری و نه موردی، مسرفانه است، تکلیف چیست؟ افزون بر این، توصیه‌های بسیار به رعایت زهد و مطلوبیت اکید آن عندالشارع، شاهد دیگر مدعی ما است. «زهد» یکی از تعلیم راهبردی اسلام است که از آن ابوابی باز می‌شود و البته نیاز به بحث مستوفایی دارد. به هیچ وجه نباید زهد را به زهد فردی و شخصی فروبکاهیم. به گمان من زهد بیشتر یک دستور راهبردی اجتماعی است. و آثار و برکات آن در شؤون مختلف اجتماعی به مراتب بیشتر است از آثار آن در زندگی فردی. متأسفانه زهد به یک سلوک فردی استجابی فروکاسته شده و نقش مهم اجتماعی آن سخت مغفول مانده است. موضوع دیگر «قناعت» است که اهمیت آن نیز شبیه زهد است، هر چند به مرتبه آن نمی‌رسد.

**برخی، آن شناخت دینی را که به صورت مستقیم از جانب خداوند از طریق وحی به پیغمبر رسیده است، از جنس شهود می‌دانند. و حکایتی که از این شهود شده یعنی قرآن و سنت را نیز «نقل» می‌نامند. سؤال من این است که معیار فهم آنچه از طریق وحی و نقل به ما رسیده است، چیست؟ آیا عقل در این‌جا دخالتی ندارد؟ آیا در این‌جا نیز عقل در عرض دیگر منابع شناختی است؟**

منظورتان نقش عقل در فهم نقل است؟ نقل چنان که پیداست هویتی زبانی دارد. آیا سؤال این است که عقل در فهم معنای این عبارات زبانی چه نقشی دارد؟

**سؤال، به عبارت دیگر این است که معیار ارزیابی معارفی که از طریق دین به دست ما می‌رسد، چیست؟ همین معارف راهبردی دینی، بر چه اساسی سنجیده می‌شود؟**

ببینید ما باید ابتدا درباره دین، تعیین تکلیف و مشخص کنیم که آیا آن را به عنوان یک منبع شناختی می‌شناسیم یا نه. و اگر آن را به عنوان یک منبع شناختی می‌شناسیم، گستره حجیت آن تا کجاست. پس از این، دیگر چنین نیست که در مورد تک تک احکام آن دست به ارزیابی بزنیم، بلکه تنها در مواردی دست به ارزیابی می‌زنیم که احکام آن با داده‌های منابع معرفتی دیگر در تضاد افتد؛ درست مثل سایر منابع معرفتی. برای مثال ما پس از آن که سامعه را منبعی قابل اعتماد برای شناخت برخی از